أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 فَإذَا أَكْرَمَ اللَ هُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَیهِ الدُّنْیا، وَ إبْلِیسُ، وَ الْخَلْقُ. وَ لَایطْلُبُ الدُّنْیا تَكَاثُرًا وَتَفَاخُرًا، وَ لَایطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزّا وَ عُلُوًّا، وَ لَایدَعُ أَیامَهُ بَاطِلًا.

 امام صادق علیه‌السّلام به عنوان می‌فرمایند كه: سه چیز است كه اگر خداوند توفیق بدهد و این سه چیز را نصیب شخصی بكند، برای او این مسائل حاصل‌می‌شود، مطلب اول: بنده ملكیتی در آن چه كه خداوند به او داده احساس‌نكند، مطلب دوّم: تدبیری برای خودش نیندیشد و امورخود را به خدا واگذار كند و خیر و صلاحِ او را، بر خیر و صلاحی كه خودش از روی هوی‌ها و از روی اموری كه صحیح او با سقیم او مختلطاست تشخیص می‌دهد، ترجیح بدهد. چون اگر انسان مطلبی را صحیح تشخیص بدهد، همان تشخیص و اختیار الهی است، تفاوتی نمی‌كند.

 اگر انسان مسأله‌ای را با هوی و با تعلّقات و بادخالت مسائل دنیوی كه صبغه و رنگ الهی گرفته، مخلوط كند و بعد این را برای خودش طریق و مسیر قرار بدهد، این فائده‌ای ندارد، این قاطی است، واقعاً امرخودش را به خدا تفویض كند و واقعاً امور خودش را و تدبیر امور خودش را به او واگذار كند، مطلب سوّم: جمله اشتغالش به آن باشد كه خداوند امر می‌كند و نهی می‌كند. خب این سه مطلبی است كه حضرت می‌فرمایند یك بنده باید به این سه‌مطلب بپردازد. حالا اگر خدای متعال او را توفیق داد و این سه مسأله برای او حاصل شد، نتیجه حصول این سه مسأله این است كه دنیا و شیطان و مردم دیگر در برابر او نمی‌توانند عرض اندام كنند. «هانَ عَلَیه» یعنی سست می‌شود، پست می‌شود از آن ابهّت و جلال و مقامِ آنها كاسته می‌شود، چون ابلیس برای خودش مقامی‌دارد دیگر، حالا اگر امروز خداوند به ما توفیق داد یك شمّه‌ای از مقام جناب ابلیس ما عرض كنیم خدمت رفقا و دوستان، تا بدانند كه این بزرگوار را دست‌كم نگیرند، این خیلی برای خودش حساب و كتاب و دفتر و دستكی دارد.

 ولی با تمام این احوال، آن ابهت و جلالِ ابلیس دیگر برای او سست می‌شود، یعنی بر او غالب می‌شود، غلبه می‌كند، بر

 او مسلّط می‌شود و مطلب دیگر اینكه مردم دیگر از چشم او می‌افتند، حساب و كتاب‌های مردم، دیگر برای او صورت دیگری پیدا می‌كند، توقّعات مردم دیگر چهره دیگری به او می‌نمایاند، تمنّیات مردم و خواست‌های مردم برای او دیگر مفهوم دیگری پیدا می‌كند، كأنّ این در این طرف جوی و مردم در این طرف جوی قرار می‌گیرند، این در این طرف نهر و مردم در طرف دیگر قرار می‌گیرند. البتّه حالا باید ببینیم كه این مردم كی هستند؟ و چه‌توقعّاتی دارند؟ و یا اینكه جناب ابلیس كه ما قول دادیم در جلسه گذشته راجع به ایشان این دفعه صحبت كنیم بالاخره ایشان یك حقّی بر گردن همه ما دارند، چون اگر نبود ایشان این دنیا به پا نبود.

 حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام می‌فرماید: لَو عَقِلَ أَهلُ الدُنیالَخَربت الدنیا[[1]](#footnote-1)، اگر همه مردم عاقل بشوند دیگر دنیا خراب می‌شود. چیزی از دنیا دیگر باقی نمی‌ماند. علی‌كل‌حال ایشان حقّ بزرگی برگردن همه ما دارند و حقّ بزرگ‌تری بر گردن سلاك دارند، كه حالا اگر خدا توفیق بدهد بتوانیم به این نكته بپردازیم. آخر نباید دیگر ما ... خیلی هم خدا را خوش نمی‌آید ما شمشیر را بكشیم و با تازیانه بیفتیم به جانش، یك قدری هم با او راه بیاییم، یك قدری هم با او كناربیاییم، یك خرده تعریفش را بكنیم، بله یك خرده، خوب است، بد نیست!

 امام صادق علیه‌السّلام همان‌طوری كه در مجلس قبل اگر رفقا و دوستان نظرشان‌باشد عرض شد كه در این عبارت مطالبی را می‌خواهند به عنوان بفرمایند. اوّل اینكه نتیجه این سه امر چه خواهد بود، تدبیر امور به پروردگار، عدم‌احساس‌ملكیت و تعلّق نسبت به ما یتملّك، هر چه می‌خواهد باشد، چه تمام‌زمین را به اسم یك فرد كنند، چه یك لباس و یك پیراهن به اسم او باشد، تفاوتی از این نقطه‌نظر در راه و سیر و سلوك و خروج از تعلّقات ندارد، یعنی زیادی و كمی ارتباطی به این مطلبی كه باید به او بپردازیم و منظور كلام امام صادق علیه‌السّلام است، ندارد. و دیگر اینكه امور خود را به آنچه كه مورد رضای الهی‌است بگذراند، در آنچه كه خداوند به او امر كرده و یا اینكه خدای متعال او را نهی می‌كند و باز می‌دارد، این یك مسأله.

 مطلب دیگر اینكه حضرت در اینجا، این سه نكته را در كنار هم قرار می‌دهند و این علّتش چیست؟ یكی دنیا، و یكی ابلیس و شیطان و سوّم مردم، خلق، منظور حضرت كه می‌فرمایند خلق، در و دیوار كه نیست! حیوانات كه نیستند، جنّ و ملائكه و اینها كه نیستند، آنها برای خودشان حساب و كتابی‌دارند و ارتباطی به ما ندارند، منظور از خلق یعنی‌

 همین مردم و منظور امام علیه‌السّلام از خلق، آن افرادی كه ما با آنها ارتباط نداریم هم كه نیست، به ما چه‌مربوط است؟ افرادی كه الآن در آن طرف، در افریقا زندگی می‌كنند چه ارتباطی به ما دارند كه امام بفرماید كه از آنها بر حذر باش؟ ما اصلًا كی آنها را می‌بینیم كه حالا بخواهیم بر حذر باشیم یا نباشیم، مردمی كه الآن در آمریكا دارند زندگی می‌كنند چه ارتباطی به ما دارند؟ آنها برای خودشان زندگی دارند، ما هم برای خودمان زندگی داریم، امام كه نمی‌فرماید: هان علی افرادی كه در آنجا هستند! مردمی كه در استرالیا دارند زندگی می‌كنند برای خودشان زندگی می‌كنند، ما اصلًا آنها را در عمرمان یك بار هم نمی‌بینیم، خود امام صادق هم آنها را به حسب ظاهر ندیده، حالا فرض كنید كه فقط امام صادق در همان حیطه مدینه و شهر و همان محل‌شان بودند كه دارند با عنوان این مطلب را بیان می‌كنند، و وقتی كه به عنوان می‌فرمایند مردم دیگر آن ابهت و موقعیتشان را پیش تو از دست‌خواهند داد منظور كیست؟ یعنی همین همسایه، همین همسایه، همین مردمِ كوچه و خیابان، همین قوم و خویش، همین افرادی كه با آنها روز و شب سر و كار داری، نه آن افرادی‌كه آن طرف امریكا هستند، آن طرف آمریكا هستند به ما چه مربوط است؟ حالا چه ما فحششان بدهیم یا ندهیم، برای خودشان دارند زندگی می‌كنند.

 امام می‌فرمایند به خودت بیا بپرداز و درد بی‌درمانِ خود را در محدوده خودت بیا دوا كن، نه اینكه اینطرف آنطرف برو، متوجّه هستید چه می‌خواهم بگویم! هی به این در آن در نزن، بیا آن درمان را در همان محدوده منزل خودت، آنجا بیا پیداكن، نه اینكه از اینجا فرار كنی به چپ بزنی به راست بزنی به بالا بزنی به پایین بزنی، آنها به ما چه مربوط است؟! ما به آنها چه مربوط هستیم؟! این حرف‌ها چیست؟ در همان اتاق خودت درمان را بیاب، در همان تشكی كه رویش نشسته‌ای، در همان صندلی كه رویش نشسته‌ای، در همان لباسی كه در درون آن لباس قرارگرفتی، در همان‌جا درمان را بیا پیدا كن. از كی داری فرار می‌كنی؟ به كجا می‌خواهی مطلب را بزنی؟ از چه حقیقتی می‌خواهی فرار كنی؟ و قالب غیر حقیقی را در لباس حقیقی می‌خواهی در بیاوری! از كی؟ پس امام علیه‌السّلام كه می‌فرماید: «هان علیه الخلق» داریم نزدیك می‌شویم به مسأله، كه منظور امام از این مردم كیست؟ ما خودمان هستیم، حالا این خودمان فعلًا باشد تا ببینیم چه‌محدوده‌ای از این خود و چه مرتبه‌ای از مراتب وجودی كه بر انسان حاكم‌است.

 خب این هم یك مطلب، كه این مطلب بسیار مطلب مهمّی‌

 است، دنیا، ابلیس و خلق، این سه تا را امام صادق علیه‌السّلام در كنار هم گذاشتند، اینها پست‌می‌شوند، اینها بی‌اعتبار می‌شوند، اینها از ارزش می‌افتند، انسان دیگر یك‌جور دیگر به اینها نگاه می كند به ابلیس یك قسم دیگر نگاه می‌كند تا بحال یك قسم ما نگاه می‌كردیم و درست هم نگاه می كردیم، نه اینكه خلاف باشد و باید هم اینطور باشد، منتهی امام صادق علیه‌السّلام می‌خواهند مطلب را ببرند بالا، نمی‌خواهند ما یك‌جا توقّف كنیم، نمی‌خواهیم از ابلیس یك‌بت بتراشیم در مقابل او و هی در قبال او تواضع كنیم، بزرگ پنداشتن ابلیس انحطاط از آن مقام عزّ و علوّ و متانت و درجه‌ایست كه خدای متعال برای من و شما قرار داده، بزرگ پنداشتن ابلیس، عبارت است از تواضع و سجده در قبال این شخصیت بزرگ و این شخصیت عظیم، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید ابلیس كیست كه بخواهیم حالا این را بزرگش كنیم، البتّه باید مواظب باشیم همان‌طوری كه خدمتتان عرض شد، حالا امروز هم یك مقداری به این مسأله می‌پردازیم.

 امّا «هان علیه» پست می‌شود، دنیا دیگر در قبال افراد پست می‌شود، زیبایی‌های دنیا دیگر برای افراد جلوه ندارد، جاذبه‌هایی كه افراد دیگر را به سمت خود می‌كشاند و در مهالك غوطه‌ور می‌كند و آنها را از بین می‌برد و استعدادهای وجودی آنها را همه‌را نابود می‌كند و از افراد به یك جسم بی‌جان و یك میت بی‌روح می‌سازد، دیگر آن جاذبه‌ها برای انسان دیگر جاذبه نیست، خنده آور است.

 یك بچّه وقتی كه یك ماشین دستش گرفته آن را كوك می‌كند و راه می‌رود، شما وقتی كه نگاه این كنید، هر چه صدایش می‌زنید اصلًا تمام حواسش به این ماشینش است، اصلًا نگاه نمی‌كند پدرش دارد صدایش می‌كند، اعتناء به بابایش نمی‌كند چرا؟ چون تمام وجودش را همین ماشین كوكی گرفته، همین‌قدر، فرض كنید كه پنج تومان است، پنج‌تا یك تومانی، ده تا یك تومانی هم بیشتر نیست، امّا قشنگ‌است، وقتی نگاه می‌كند رنگش قرمز است، قشنگ است این را این‌طوری می‌كنی می‌رود جلو عجب! این چه‌چیز عجیبی است! این‌چه مسأله خارق‌العاده‌ای است! ندیدیم ما یك همچنین چیزی، فشارش می‌دهیم می‌رود جلو، این چه‌جوری می‌شود قضیه؟ حالا هر چه پدر صدا می‌كند، بیا غذا بخور اعتنا نمی‌كند، مادر هر چه صدایش می‌كند اعتنا نمی‌كند، بابا اینها تو را بوجود آوردند، اینها تو را بزرگت كردند، اینها تو را به اینجا رساندند، اینها زندگی تو را به عهده گرفتند، اینهایی كه دارم عرض می‌كنم، یكی‌یكی رویش فكر كنید نمی‌خواهم برایتان قصّه بگویم، همین است! ما هم به همین شكل هستیم! این ماشین كوكی هم می‌رود و تمام وجودش را می‌گذارد روی همین ماشین كوكی، دارد می‌رود جلو و كیف می‌كند و می‌خندد و می‌گوید آی بابا نگاه كن دو متر رفت جلو، این‌دفعه بیشتر فشارش دادم، نمی‌دانم چكار كردم، دیگر دو متر و نیم رفت، تمام وجود او را

 همین قرار داده، خب حالا شما به این نمی‌خندید؟ شمای پدر به این نمی‌خندید؟ نگاه كن، نگاه كن فكرش این است، احساسش همین است، تعلّقش همین است، امنیه و خواستش همین‌است، همه‌اش چیست؟ دنیا برایش آمده توی این، آقا زلزله شد در بم، چهل‌هزار نفر مردند این می‌گوید بگذارید من ماشینم را كوك كنم دو متر برود جلو، نمی‌گوید؟ می‌گوید دیگر. آقا آنجا جنگ شد الآن دارند می‌زنند، می‌كشند چه می‌كنند، می‌گوید ببینم چقدر این جلوتر می‌رود، آقا آنجا این‌طور شد، آقا آنجا این‌طور شد ... هیچ كاری ندارد.

 امّا شما كه یك پدر هستید، شما كه فكرتان بالاتر هست، شما كه سعه وجودی بالاتری از او دارید چه می‌كنید؟ به او می‌خندید و او را به حال خود می‌گذارید و اگر ببینید دارد از حدّ تجاوز می‌كند دست او را می‌گیرید و می‌گویید تا اینجا دیگر بس است، این مقدار به بعد دیگر باید بیایی غذا بخوری، دیگر گرسنه‌ات هست دیگر اینجا خطر دارد، دیگر آنجا خطر دارد، آن‌هم رعایت می‌كند، اگر نكنید شما هم مثل همان ماشین كوكی هستید، مثل همان‌بچّه، اگر شما این بچّه را به حال خود بگذارید شما هم شدید همان آن، پس بین شما و بین او چه فرقی است؟ چه فرقی است؟ در سرما می‌خواهد برود در حوض شنا كند، شما می‌گذارید برود شنا كند؟ نمی‌گذارید. می‌خواهد برود فرض كنید از پشت بام خودش را بیاندازد، خوشش می‌آید نگاه می‌كند می‌بیند بادكنك آورده‌اند، دارند می‌فروشند این هم از آن بالا نگاه می‌كند، چكار می‌كند یكدفعه می‌پرد بادكنك‌ها را بگیرد دیگر، بچّه همین است. شما پشت بام را حصار می‌بندید، نرده می‌گذارید كه این نتواند محكومِ احساسات خودش بشود و اختیار عقلانی كه اصلًا در او وجود ندارد را كنار بگذارد و آن احساسات را جلو بیاورد، این دنیاست. خب، این افكار و این خصوصیات برای چه كسانی است؟ برای آنهایی است كه اینها مُنغَمِرِ در این جاذبه‌ها هستند، منغمرِ در این خیالات هستند، منغمرِ در این برداشت‌ها هستند، فكر این است، تعلّق این است.

 آیه شریفه قرآن راجع به ابلیس می‌فرماید: يا بَنِي آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ‌ الأعراف، ٢٧ بنی‌آدم مواظب باشید حواستان جمع باشد مبادا شیطان شما را گول بزند به فتنه‌بیندازد، یفْتِنَنَّكمُ یعنی به فتنه، به امتحانی كه از آن امتحان سربلند بیرون نیایید این را می‌گویند فتنه، وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ... الأنفال، ٢٥ معنایش همین است مواظب باشید در آن فتنه و امتحانی نیفتید كه تر و خشك را بسوزاند. لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ‌ یك وقت شیطان شما را به فتنه نیندازد، همان‌طوری كه پدر و مادرتان را به فتنه انداخت،

 حضرت آدم و حضرت حوّا را به امتحان و به فتنه‌انداخت، به آزمایش انداخت.

 از اینجا به بعد دیگر می‌خواهم رفقا خوب دقّت كنند، چون بزنگاه مطلب امروز ما در این مقدار از آیه هست، لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما صحبت امروز ما را این یك قسمت تشكیل می‌دهد تا اینكه بدی‌های آنها را به آنها نشان بدهد لِیرِیهُما ارائه بدهد و نشان بدهد سَوْآتِهِما بدی‌هایشان را، خب اینها از بهشت آمدند بیرون دیگر، از بهشت آمدند بیرون، و وقتی كه آمدند از بهشت بیرون، عریان آمدند از بهشت بیرون، عریان آمدند یعنی چه؟ یعنی هیچی تنشان نبود، خیلی خوب و خیلی راحت هر دو كاملًا اهل توحید و موحّد بودند، هیچ لباس نداشتند «مجرّد شو مجرّد را ببین» قشنگ آمدند بیرون و از این نحو تعبیر می‌آورد لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما بدی‌های آنها نمایان شد، آنچه را كه اینها می‌باید بپوشانند، این نمایان شد. امّا امروزه مثل اینكه دیگر این خبرها نیست، شیطان دیگر نمی‌تواند از این كارها بكند، چون همه چیز دیگر عادی شده، دیگر نه بدی وجود دارد، نه چیزی وجود دارد، هیچی دیگر، همه الحمد الل ه دیگر خوب و از این به بعد شیطان از یك راه دیگر وارد بشود.

 إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ‌ ای مردم ای بنی آدم بدانید كه شیطان شما را می‌بیند و قبیله او و جنود او و افراد او، شما را می بیند «مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ» امّا شما نمی‌بینید اینجا مشكل است، او شما را می‌بیند و شما او را نمی‌بینید، او شما را احساس می‌كند و با شما در تماس است امّا شما او را احساس نمی‌كنید، شما او را لمس نمی‌كنید، شما به این موجود پی نمی‌برید، مدركات شما نمی‌تواند یك‌همچنین موجودی را در كنار خودتان احساس كند، مدركات شما نمی‌تواند، اگر احساس كند مسأله صورت دیگری به خود می‌گیرد امّا شما نمی‌توانید.

 در پی این مطلب خدا می‌فرماید إِنَّا جَعَلْنَا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ‌ ماشیاطین را اولیاء قرار دادیم برای آنهایی كه ایمان ندارند. شیطان پس معلوم‌می‌شود، ولی همه كس هم نیست، با هر كسی هم نیست، مخصوص یك‌عدّه افراد است كه ایمان ندارند، آن افرادی كه اعتقادندارند، آن افرادی كه مقادیر و مشیت عالم وجود را منتسب به مسبّب الاسباب و مؤثّر در عالم نمی‌دانند، این به آنها برمی‌گردد با آنها ارتباط دارد و با آنها قرین است، در این آیه نكاتی وجود دارد.

 خداوند می‌فرماید كه‌ يا بَنِي آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ‌ شیطان شما را به فتنه نیندازد كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ همان‌طوری كه پدر و مادر شما را، حضرت آدم و حضرت حوّا را آمد از بهشت خارج كرد، از بهشت آمد بیرون كرد. خوب حضرت‌آدم و حضرت حوّا چگونه از بهشت خارج شدند؟ چطور شد كه از بهشت خارج شدند؟ شیطان آمد چه كرد؟ آمد وسوسه كرد، آمد برای آنها زینت داد، آمد در قبال‌

 اوامر و نواهی الهی مطلب دیگری را قرار داد در كنارش، چون خداوند به حضرت آدم و حوّا گفته بود ... وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ ... البقرة، ٣٥ از این شجره نخورید، از هر درختی می‌خواهید بخورید و خیلی عجیب است انسان این‌طوری است، به همانی چیزی رو می‌آورد كه از آن او را نهی می‌كنند.

 اگر بگویند آقا این فرض كنید كه صدهكتار زمین همه‌اش باغ است، همه‌اش میوه است، همه‌اش استخر است، برو هر كاری می‌خواهی بكن، هر تمتّعی، میوه‌ای ...، امّا به این ده‌متر، كاری نداشته باش، حالا فرض كنید این ده متر درخت است، چه هست، آدم اوّل می‌رود سراغ این ده متر! یعنی همانی كه از آن نهی شده، صد هكتار را می‌گذارد كنار، بلند می‌شود می‌رود سراغ ده متر، و این كه می‌گویم خدمتتان این واقعیت است، اگر ما بدانیم كه خدای متعال چه نتیجه‌ای بر انجام‌تكالیف برای ما قرار داده و ما را به چه نتایجی می‌رساند و به چه آثاری ما متحقّق خواهیم شد و به چه فعلیتهایی خواهیم رسید و این استعداد را به چه فعلیتی می‌رسانیم در اثر اطاعت و در اثر عمل به تكلیف و در اثر پیمودن راه خدا، آن‌وقت خواهیم دید كه نسبتِ بین آن آثار و نسبت بین این لذائذ دنیوی و شهوانی و واردشدنِ در جاذبه‌های عالم دنیا، نسبت مانند نسبتِ به‌اضافهِ بی‌نهایت تا مِنهای بی‌نهایت است، نه نسبت، نسبت صد هكتار و ده جریب، یك عدد جبری به اضافه بی‌نهایت، این طرف، نه این طرف صفر، مِنهای بی‌نهایت. اینكه من خدمتتان عرض می‌كنم مبالغه نیست، وقتی كه انسان بداند و متوجّه بشود كه خدای‌متعال چه نصیب اولیاء او كرده است، آن‌وقت به این عرض بنده پی‌خواهدبرد، آن‌وقت كلام امام عسگری علیه‌السّلام لو عَقَلَ أهلُ الدُّنیا لَخَرَبَت الدُّنیا آن مفهوم خودش را پیدا خواهد كرد، كه اگر مردم همه، عاقل بخواهند زندگی كنند و عاقل باشند دیگر دنیایی وجود ندارد، دیگر جاذبه‌هایی وجود ندارد.

 این حقیقت و این خصوصیت انسان است نسبت به آنچه كه نهی می‌شود، می‌رود نسبت به آن رو می‌آورد، نسبت به آنچه كه از او نهی می‌شود و از آن برحذر می‌شود. ما آمدیم به آدم و به حوّا گفتیم شما می‌توانید از این بهشت استفاده كنید، نه در این بهشت، گرسنه خواهی شد و نه در این بهشت تشنه خواهی شد، نه رنج در این بهشت برای شما پیدا خواهد شد و نه به مصیبتی مبتلا خواهی شد، ما آمدیم به او گفتیم، و این گفتن گفتن تكوینی است، یعنی خود حضرت آدم و حضرت حوّا این مطلب را در آنجا احساس می‌كردند و این مطلب را در آنجا می‌یافتند، امّا آن نكته‌ای كه در اینجا باید به آن توجّه كرد اینست كه این وجدان و یافتنِ این مطلب، هنوز در مقام‌

 رسیدن به فعلیات نبوده و هنوز در مقام وصول به مراتب كمال نبوده‌است و هنوز آن آثارِ تعلّق به دنیا و حضور در آن دنیا در زوایای نفس این دو وجود داشته وإلا دیگر تمایلی نداشتند. معنا ندارد، اگر یك شخصی به مقام فعلیت برسد ...

 فرض كنید كه مانند ملائكه، ملائكه دارای مقام فعلیت هستند، مقام فعلیت، یعنی مقام كمال، یعنی رسیدن به یك مرتبه از عقل، الآن شما یك كار ضروری دارید، می‌خواهید مسافرت كنید و سریعاً باید حركت كنید تا به آن وسیله بخواهیدبرسید، مسافرت هم مسافرت طولانی است و از دست می‌رود، می‌خواهید مكه مشرّف‌بشوید، فرض كنید من باب مثال فرزند شما همین ماشین كوكی قرمز رنگ را می‌آورد و می‌گوید بابا بیا با من بازی كن، من همبازی ندارم، من تنها هستم (خب بله در این موارد تقصیر باباها هم هست، باید همبازی درست كنند كه دیگر نیایند بچّه‌ها سراغشان، این كمبود باعث می‌شود آنها بابا را بعنوان همبازی قبول كنند، امّا اگر مشكل حل بشود آن هم به بابا دیگر كاری ندارد، بلند می‌شود می‌رود با همبازیش بازیش را می‌كند) خب حالا می‌گوید نه می‌خواهم با این بازی كنم، إلّا و بالل ه گریه می‌كند، باید بیایم بازی كنم شما هم می‌بینید دارد دیر می‌شود، بلند می‌شوید می‌روید با آن بازی كنید؟ هواپیما حركت‌كند؟ هواپیما برود حركت كند و شما از این سفر بمانید، یا نه این مسأله‌ای كه باعث می‌شود شما این نكته را كنار بگذارید و به آن ترتیب اثر ندهید؟ یك شكلاتی به او بدهید، یك آبنباتی به او بدهید، او را در بغل بگیرید نوازشی‌بكنید به یك نحوی سرش را گرم بكنید و بعد هم از آن‌طرف آهسته بدون اینكه متوجّه بشود بروید. آن چه عاملی است كه شما را به این كار وا می‌دارد؟! و از پرداختن به بازی او مانع می‌شود؟! آن مرتبه كمال است، یعنی شما و ما در یك مرتبه كمال عقلانی در این مرتبه، یعنی در این موقعیت، حالا نه بالاتر، قرار گرفته‌ایم كه عمل او را، برای او صحیح، امّا پرداختن خود به آن را بیهوده و عبث و لغو می‌دانیم، و هیچ عاقلی نمی‌آید این كار را انجام بدهد، عاقلی سفر خودش را لغو كند بخاطر اینكه بیاید یكساعت با بچّه ماشین بازی كند، ماشین‌كوكی بازی كند! نمی‌آید این كار را انجام بدهد، این را می‌گویند مرتبه كمال عقلی در این مرتبه.

 ملائكه از نقطه نظر رسیدن به مرتبه كمال عقلی به این مرتبه رسیده‌اند، یعنی به مرتبه‌ای رسیده‌اند كه اوامر الهی و نواهی الهی را در وجود خود محقّق كردند، اصلًا نمی‌روند ...، نه اینكه نفهمند، نه اینكه ندانند، نه اینكه مانند این دیوار و این سنگ و گچ، چیزی احساس نداشته باشند، نه، احساس دارند، خوب هم احساس‌دارند، خوب هم می‌فهمند و بر خلاف آنچه كه راجع به ملائكه گفته شده كه اصلًا سنخیت آنها فرق می‌كند، ملائكه از نقطه نظر وجودی، به مرتبه نورانیت‌

 محض در همان مرتبه خودشان و كمالِ عقلانی در همان مرتبه رسیده‌اند، كه مرتبه احساس و درك ملاكات نفس الأمریه است، ملاكات و احساسی كه با آن احساس دیگر آن خصوصیاتِ مطالب خلاف، نمی‌تواند برای آنها جاذبه داشته‌باشد، این احساس را پیدا كردند .... لا يَعْصُونَ اللَه ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ ... التحریم، ٦ عصیان نمی‌كنند، عصیان كردن و اطاعت از باب تقابل سلب و ایجاب نیست، بلكه از باب تقابل عدم و ملكه است، یعنی موقعیت ملائكه، موقعیت عصیان است امّا آنها عصیان نمی‌كنند، مثل انسان می‌توانند مخالفت كنند، نه اینكه نتوانند و چوب و آهن هستند، چوب و آهن عصیان نمی‌كنند، چوب است دیگر، شما این آهن را بردارید، تیرآهن از او بسازید یا آهن را تبدیل به چاقو بكنید، آن چه تقصیری دارد؟ شما آهن را بردارید از آن میز بسازید، یا آهن را بردارید تبدیل به یك تبر كنید و بر سر یك شخص بزنید چه تقصیری دارد؟ آیا می‌شود گفت كه در اینجا این آهن مقصر است؟ آیا ملائكه مثل این آهن هستند؟ شما چوب را می‌توانید از آن صندلی بسازید، همان چوب را می‌توانید به یك چماق تبدیل كنید و با آن می‌توانید یك نفر را از بین ببرید، حالا آن چوب مقصر است؟ نه، ملائكه عصیان نمی‌كنند، می‌توانند بكنند و نمی‌كنند. می‌توانند، چرا؟ عین همین مطلب و مثالی كه عرض كردم، آیا اصلًا امكان دارد یك نفر مسافرت خودش را بخاطر بازی با یك‌ماشین كوكی فرض كنید كه بچّه‌اش لغو كند؟ اصلًا می‌شود؟ می‌گویند دیوانه است. دیگر، می‌گویند دیوانه است و هیچ‌وقت كسی این كار را نمی‌كند و درصدد برمی‌آید او را آرام كند، نه اینكه خودش را با او تطبیق كند، نه اینكه خود را در آن‌مرتبه او درآورد، نه، او را آرام می‌كند، سر او را گرم می‌كند برای او وسیله انصرافی پیدا می‌كند، ملائكه به این مرتبه رسیدند.

 خب حضرت آدم كه در آن بهشت بود، این حضرت آدم هنوز به مرتبه كمال‌عقلانی نرسیده بود، اگر می‌رسید از این گندم نمی‌خورد. پس حالا این بهشت را متوّجه شدید كه چه بهشتی است؟ بهشتی بوده است كه در آن بهشت مراتب نعمت و مراتب فعلیت در مرتبه بروز و ظهور حقائق كمالیه انسان نبوده، بلكه در مرتبه آن كیفیت وجودی انسان بوده است. انسانی كه تعلّق به مادّه هم هنوز در او قرار دارد، این بهشت بوده، انسانی كه هنوز در وجود او معجونی از دنیا و از جنبه رُبوبی بوده، یعنی همان مرتبه استعداد، این انسان و این آدم، كه برای همه ما هست و این آیه جنبه سمبلیك دارد، نه اینكه واقعیت نداشته، واقعیت‌داشته ولی حكمش برای همه افراد ما هست، ما همه گندم خوردیم در اینجا رفقا بی برو برگرد، یعنی هم این جناب ابلیس بزرگوار، خدمت بابا بزرگ‌

 ما رسیده و هم خدمت ما رسیده، اگر خدمت ما نمی‌رسید ما الآن در كنار شما در روز جمعه نبودیم، هنوز در آن عالم متنعّم بودیم. پس یكی از بزرگترین مِنّتهایی كه جناب شیطان بر ما و شما دارد، این كه باعث شده ما الآن خدمت شما برسیم، این یكی از آنهاست. اگر او نمی‌آمد و به ما در آن عالم از آن گندم نمی‌داد آن مراتب تكاملی برای ما پس از این پیدا نمی‌شد، آن آمد این كار را كرد. حالا این فعلًا پیش درآمدش تا اینكه بعداً ما كم‌كم در این مسأله بخواهیم صحبت بكنیم و بیشتر این بزرگوار! را به رفقا و به دوستان معرّفی كنیم تا رفیقشان! را خوب بشناسند و بدانند كه چه دوست و محب و شفیقِ رفیقی! خداوند برای آنها قرار داده، علی‌كل‌حال دیدمان را یك قدری نسبت به او عوض كنیم و تغییر بدهیم و با یك دید دیگری به او نگاه بكنیم كه خیلی هم از دست ما ناراحت نباشد! خب حالا این موقعیتی كه برای حضرت آدم و برای ما پیش آمد، بقول خواجه چه می‌فرماید؟ رفقا باید دیگر شعرش را بلد باشند.

من مَلَك بودم و فردوس برين جايم بود

 من ملك بودم یعنی اشاره به همان مقام استعداد، كه هنوز مراتب كمالی در وجودما محقّق نشده بود، كه حالا از آن تعبیر به مقام ذرّ می‌كنند، البتّه مقام ذرّ بالاتر از این مقامِ حضرت آدم هست، مراتب ملكوت در جنبه عدم وصول به مراتب‌فعلیت، یعنی همان مرتبه استعداد كه نازل می‌شود و به صورت درمی‌آید

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود \*\*\* آدم آورد در این دیر خراب آبادم‌

 بعد حالا خودش جواب می‌دهد و می‌گوید:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت‌ \*\*\* ناخَلَف باشم اگر من به جوی نفروشم‌

 آن آمد به دو تا گندم روضه رضوان را فروخت، امّا آن روضه رضوانی كه در مقام استعداد است، می‌گوید آن بدرد نمی‌خورد، من ناخلف باشم اگر به جوئی نفروشم، من آن روضه رضوان را نمی‌خواهم، من یك روضه رضوانی می‌خواهم كه آن روضه رضوان فعلیت است، دیگر در آنجا همه‌استعدادها به كمال رسیده، دیگر در آنجا همه جهات وجودی من به فعلیت رسیده، آن را من طلب می‌كنم و آن را هم راحت می‌فروشم، خدا خیرش بدهد، خواجه حافظ را یك دعایی هم برای ما بكن تو به یك جو فروختی ما هنوز اندر خم یك كوچه هستیم. علی كل حال این موقعیت و این مقامی كه حضرت آدم داشته در آنجا این مقام، مقام چه بوده؟ مقام جمع بین دو جهت ربوبی و جهت خلقی و غیر ربوبی، جهت روحانی و جهت دنیوی، جهت اخروی و جهت مادّی و تعلّقات به مادّی و دنیوی، این مقام، مقامی بود كه توانست شیطان بیاید گول‌بزند، اینجا آمد گول زد، گفت بیا نگاه كن، خب حضرت آدم هم كه عبارت عنوان بصری را نخوانده بود، ما خواندیم الحمدالل ه دیگر

 نمی‌تواند ما را گول بزند، ولی حضرت آدم چون نخوانده بود، حضرت باید به او می‌فرمودند ای آدم ای‌پدربزرگوار ما، ای جدّ ما و اینها، من كه گفتم اگر انسان امور خود را به خدا واگذار كند و تدبیرش را به او بیندازد و به آنچه كه خدا گفته عمل كند و جُملَة اشتِغالِهِ فِیمَا أَمَرَهُ تَعَالَی بِهِ وَ نَهَاه عَنَه مگر خدا نگفت كه از این نخور؟ خدا گفت بابا جان این صد هكتار را تو بخور دیگر، این‌قدر بخور تا بالا بیاوری، خب حالا این گندم كه اینجاست همین یكی، این را برای من بگذار، بگذار برای خودش سبز بماند. شیطان آمد و گفت: نه، آقاجان هرچه هست در همین یك گندم است، در همان یك شاخه است بخور ببین چه می‌شود؟ اگر این را بخوری چه می‌شود؟ وَ زَيَّنَ‌ و فَوَسْوَسَ لَهُمَا هی زینت داد، هی این را زینت داد، این یك شاخه گندم است، آن درخت چنار به آن بزرگی، گردوی بزرگی ندیدی آن وقت این یك شاخه گندم را ...، این‌ها همه حرف دارد، باید درباره آن فكر كرد، این همه میوه را ندید، این شاخه‌گندم را دید، اگر این را بخوری چه خواهی شد، پادشاه خواهی شد، نمی‌دانم رئیس جمهور خواهی شد، وزیر خواهی شد، نماینده خواهی شد، فلان موقعیت را در دنیا پیدا می‌كنی! بعد شروع كرد یك دانه گندم، ریاست، این یك دانه گندم، محبوبیت، این یك دانه گندم، هان، این یك دانه گندم فرض كنید كه شهرت، این یك دانه گندم، مال و منال، این یك دانه گندم مسائل دنیوی و زن و بچّه و از این حرف‌ها، و بیا و برو، هی یكی یكی، یك دانه گندم، یك دانه گندم، آقا یك دانه گندم خیلی بتواند ثمر بدهد هفتاد دانه است، این شاخه هفتصد هزار دانه گندم داده بوده، این مال آن است، این مال این است، این مال آن است، آدم نگاه كرد دید عجب! ای دل غافل، ما از این مسأله غافل بودیم، این خدا چه چیزیش می‌شد كه به ما گفت این را نخور؟

 خب این مطلب آمد برای او، كم‌كم، كم‌كم ...، اینكه خدا گفته نخور چه حكمتی داشته؟! اینكه خدا گفته این‌كار را نكن چه دلیلی داشته؟! به چه حكمتی و چه دلیلی؟ خدا، محبوب، مطلوب، غایت، هی‌هی رفت كنار، هی یكی‌یكی شیطان آمد جلو، جلو، جلو آمد جلو، تا رسید به آنجایی كه امر شیطان را بر نهی خدا ترجیح داد و به اینجا رسید كه برداشت این را گذاشت در دهانش، خدا گفت: به‌به، به‌به چشمم روشن، عجب، عجب، دستت درد نكنه! می‌گویند عجب! نمك می‌خورید و بر سر سفره ما نشستید و ...، این همه خوردی، این همه به تو دادیم، این همه از نعمتهای خود ما نصیبت كردیم، فقط یك كار از تو خواستیم، آن كار آمد، آمد، آمد بر همه این مطالب غلبه كرد، این هم یواش یواش نیامد، وقتی روز اول‌

 شیطان آمد خب آدم این‌طور نكرد كه اول گفت: برو گمشو! می‌زنم توی سرت! دیگر اینجا پیدایت نشود! شیطان هم گفت: چشم ما رفتیم، خب رفت. دوباره فردا آمد، رفت یك گوشه نشست.

 دوباره آمدی؟

 ما كه حرفی نداریم، ما كاری نداریم!

 بابا وِل كن برو

 ما كه نگفتیم بیا بخور، ما كه نگفتیم چه كار كن، ما همین‌طور نشسته‌ایم نگاهت می‌كنیم، ما همین‌طور نشسته‌ایم با تو كاری نداریم!

 خب بیا ببینم چه مرگت هست؟ ببینم چه می‌خواهی؟

 هیچی، بابا ما دیروز از تو تقاضایی كردیم زدی توی سرمان دو تا لگد هم به ما زدی و ... خب عمل نمی‌خواهی نكنی نكن، خب دیگر چرا ما را می‌زنی؟ خب دیگر چرا ما را بیرون می‌كنی؟ [حضرت آدم‌] یك خرده آمد گفت این حرف بدی هم كه نمی‌زند، حالا ما بیخودی زدیم این را، مثلًا چه كردیم‌

 حالا چه می‌خواستی؟

 بابا هیچی بیا آن را بخور، من آن را نگفتم، دلت می‌خواهد بخور، دلت می‌خواهد نخور، من حرفی ندارم، نیامدم توی دهانت بگذارم، ما فقط گفتیم كه این، این خصوصیات دارد، این مقام دارد، موقعیت دارد، شهرت دارد، می‌آیی اینجا برای خودت كسی می‌شوی، عكست را می‌زنند به در و دیوار، همه جا، رادیو، تلویزیون، دنیا اسمت را پخش می‌كنند، ما این حرف‌ها را زدیم مگر دروغ گفتیم؟ نه، خب ببین اگر دروغ گفتیم نخور.

 آن هم نگاه می‌كند می‌بیند نه راست می‌گوید، خیلی هم راست‌می‌گوید. بیچاره دروغ نمی‌گوید، اتفاقاً شیطان راست می‌گوید، این دفعه راست می‌گوید، این مرتبه راست می‌گوید، امّا بعد حرف‌هایش را آن دنیا پس‌می‌گیرد، بله، تو وارد اینجا بشو، ببین عكست را به در و دیوار می‌زنند یا نمی‌زنند، تو اگر در خانه‌ات بنشینی عكست را می‌زنند به در و دیوار؟ هان! این بهتر است یا بلند بشوی بیایی عكست را بزنند، به‌به به‌به به‌به به‌به همه مردم می‌آیند نگاه می‌كنند بَه چقدر قشنگ است.

 ما یك دفعه یك جا رفتیم یك انتخاباتی بود نمی‌دانم چه بود، همین چندی پیش ما عكس این بنده خدا را دیدیم، دیدیم این كه اوّل انقلاب هم همین عكس را داشت مثل اینكه این اصلًا

 پیر نشده، به همان كیفیت و به همان خصوصیت و اینها گفتیم بَه مثل اینكه به اینها ساخته، به ما نساخته می‌گویند آقا شما ریشت سفید شده. هان عكس را می‌زنند، خیلی قشنگ، خیلی خوب، راست می‌گویی بیا عكس الانت را بزن.

 یك دفعه در یك جریانی بود در یكی از این شهرستانها یك بنده خدایی بود بخت برگشته این در همان اوّل رأی نیاورد، حجّت الاسلام كذا و اسم و عكسش بود ... رأی نیاورد، این افتاد به دوره بعد، در دوره بعد ما دیدیم این آقای حجّت الاسلام یك دكتر بزرگ، یعنی تمام صفحه را گرفته بود:" دكترفلان" بعد زیرش یك" حجّت الاسلام" كوچك ...، التفات كردید؟ هان این است، این است قضیه، دكتر فلان حجّت الاسلام مثلًا فلان. این چیست؟ زینَ! بلندشو، بلند شو بیا نگاه كن، ببین چه‌جوری می‌اندازم در ذهنت این كار را بكنی، دالش را درشت بنویسی! این را چه كسی می‌اندازد در ذهنت، جبرائیل می‌اندازد؟ نه، این كار من است. این بزرگوار هنر دارد، هنرش را این‌جوری می‌آید ارائه می‌دهد، این‌جوری در ذهن می‌اندازد: این بالا را قرمز بكن، این را متالیكش بكن، این را كاغذ گلاسه بكن، این را این‌جوریش بكن ...، اینها را میكائیل به شما یاد داده؟ جبرائیل می‌آید یادمی‌دهد؟ آنها از این چیزها هیچ بلد نیستند، اصلًا نه متالیك جبرائیل سرش می‌شود، نه گلاسه سرش می‌شود، نه كاغذ یك متر در شش متر سرش می‌شود، نه ...

 هیچی بلد نیست، جبرائیل به پیغمبران وحی كرده، علوم اوّلین و آخرین را دارد، ماسوی‌الل ه همه علم‌شان را می‌گیرند، امّا این كار را خدا یادش نداده، نداده، بیچاره چه كند؟ اینها را یاد كی خدا داده؟ یاد شیطان داده، این قسمت را برای او گذاشته، این قسمت را هم برای این گذاشته، تو برو كار خودت را بكن، تو هم برو كار خودت را بكن. آن می‌آید این‌جوری می‌چرخاند این كار را بكنید، آن كار را بكنید آن زنگ را به او بزنید، این تلفن را بزنید، جلوی قضیه را این‌جوری بگیرید، برای نفوذ بیشتر، این ترفند را بكار ببرید، اینها همه از شاهكارها و لطف‌هایی‌است كه جناب شیطان، بله این بزرگوار نسبت به همه ما دارد، منتهی برای هر كسی به متناسب خودش و سعه وجودی خودش پرونده دارد، ما نسبت‌به این قضیه نگران نباشیم، هیچ ما غصّه شیطان را نخوریم، ابداً، قشنگ، حسابی برای همه‌مان گذاشته، إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ‌ آن دارد شما را می‌بیند، ای‌بیچاره‌ها شما نمی‌بینیدش، آن مراقب بر شماست، ای بخت برگشته‌ها شما اطّلاع ندارید، شما شب خوابیدید ولی او بیدار است، او برای فردای شما قشنگ دارد می‌نویسد، دارد پرونده را تكمیل می‌كند، صبح كه می‌شود می‌دهد ورقه را دست جنودش‌

 حالا بروید دنبالش، بروید بیرون. آقا از خانه می‌آید بیرون، این‌جنود شیطان هم همه دورش را گرفته‌اند، و خدا به انسان رحم كند، وقتی كه انسان ببیند كه جنودش دورش را گرفتند، جنود شیطان دور انسان را گرفتند و انسان را دارند این طرف می‌برند، و آن طرف می‌برند، این طرف می‌برند.

 یك روز در مشهد در همان اواخر زمان مرحوم آقا رضوان الل ه علیه روز عید غدیر بود، یا روز نیمه شعبان بود نمی‌دانم، ما نشسته بودیم مجلس شلوغ بود من تازه از قم رفته بودم، صبح كه وارد مجلس شدیم دیدیم كه مجلس پر است، هم در اتاق و هم در هال و اینها پر است ما هم همان كنار در نشستیم، حالا مرحوم آقا ایشان توی اتاق در همان حسینیه بودند، ما هم كنار در نشسته بودیم، آن خطیب هم مشغول صحبت بود. یك ربعی گذشت، یك مرتبه ما دیدیم سه‌نفر آمدند یك آقایی آمد نشست و یك دفعه ما نگاه كردیم دیدیم، این همان آقایی است كه عكسش روی در و دیوار است، اینكه مدّت‌ها این طرف‌ها پیدایش نمی‌شد، شما كجا و آقای طهرانی كجا؟ مجلس آقای طهرانی؟ حالا تقریباً دو، سه هفته به انتخابات مانده بود تا شروع بشود، دیدیم آمد و با دونفر نشست، نشست و یك مقدار نشست و دید نه، خب این حرف‌هایی كه می‌زند كه به درد نمی‌خورد دیگر و بالأخره وقت ایشان ارزش بیشتری دارد! وقت اینگونه افراد نباید تلف بشود! باید در موارد مفید این‌اوقات تلف بشود! و این آقا چه می‌گوید بالای منبر! ما برویم به كارمان برسیم! رو كرد به من گفت شما آقازاده ایشان هستید، آقای طهرانی هستید، گفتم: بله، فرمایشی دارید؟ گفت: من می‌خواستم خدمت ایشان برسم! گفتم: دُمِت را می‌گذاری روی كولِت همین الآن می‌روی بیرون، معطّل نمی‌كنی! یك نگاهی به ما كرد گفتم: پاشو آقا، پاشو برو، پاشو برو، پاشو، اینجا جای شما نیست پاشو، این آقا هفده سال است كه در مشهد است، شانزده سال است، امروز پیدایت شده؟ سه هفته به انتخابات مانده؟ گفتم (همین جوری:) دمت را می‌گذاری روی كولت بلند می‌شوی پشت سرت را هم نگاه نمی‌كنی، اینجا جای تو نیست و دمش را هم گذاشت و فوراً رفت، یك دقیقه نشست و بلند شد با آن دو نفر رفت.

 اینها چیزهایی است كه ما باید این مطالب را در مغز خودمان و در نفس خودمان بیابیم، خودمان را باید خلاصه دریابیم و دریابیم كه مطلب كجاست و چه جوری است. و نباید به این و آن خندید، من آمدم مثال زدم و اسم هم نمی‌آوریم و نباید هم اسم آورد، علی كل حال شخصیت افراد محترم است و انسان نباید اسم بیاورد. امّا از باب اینكه بدانیم كه خودمان را به چه نحو جلو ببریم.

 شیطان آمد شروع كرد یكی یكی برای حضرت آدم توضیح دادن: این گندم را می‌بینی، این مال این است، این گندم‌

 را می‌بینی مال این است، اگر بروی چه می‌شوی، اگر بروی مردم می‌آیند، اگر بروی قوم و عشیره پیدا می‌كنی، اگر از این بخوری این‌طور می‌شوی، تمام آنچه را كه در این دنیا بر سر من و سركار می‌آید در آن عالم برای آدم و حوّا توضیح داد، همه را توضیح داد، كه این دنیا این است، این دنیا این است، خصوصیت این است، بیا دارد، برو دارد، سلام دارد، صلوات دارد، برای سلامتی حضرت آقا صلوات بفرستید، خدا سایه آقا را بر سر ما مستدام بدارد، نمی‌دانم تا ظهور فلان چه كند، و از این حرف‌ها، این دنیا همه را دارد.

 در همین سنه اخیر همین امسال كه خداوند توفیق تشرّف حجّ را قسمت ما كرد، یك روز یكی از رفقا آمد برای من تعریف كرد، رفته بود برای دیدن یك شخصی، در منزل و در بعثه یكی از همین آقایان، خب خیابانی بوده، بعثه‌ها همه بودند، به مسائل مردم رسیدگی می‌كردند به احكام شرعی رسیدگی می‌كردند، روز شهادت امام باقر علیه‌السّلام روز هفتم ذی‌الحجّه خب مجالسی در آنجا بوده، این شخص هم منبر رفته بود، خب افرادی بودند، آقایان بودند جمعیتی بود، راجع به امام‌باقر علیه‌السّلام صحبت و قبل از اینكه بخواهد برود صحبت كند به این شخص گفته بود كه در مجالس آقایان، صحبت كردن خیلی مشكل است و خیلی خلوص‌نیت می‌خواهد و خیلی خلاصه قصد وجه و قصد قربت ... و هر وقت من بخواهم در یك همچنین مجالسی بروم صحبت كنم، اوّل نذر می‌كنم، پانصدصلوات نذر می‌كنم بفرستم كه بتوانم خلوص نیت خودم را تأمین كنم، قصدقربت خودم را تأمین كنم، گفتم: خب ایشان چه كردند؟ گفت: هیچی رفت بالای منبر، ولی خب آخر سر خراب كرد. گفتم: معلوم است دیگر چكار كرد؟

 گفت شروع كرد از همان مجلس و صاحب مجلس (البّته خب صاحبش آنجا نبود، ولی اینجا هست!) تعریف كردن: خداوند سایه ایشان را مبارك بگرداند! این مجالس را برقرار بگرداند! به عزّ اسلام بواسطه وجود این شریف ایشان بیافزاید! و ... و بعد هم پایین آمدند. گفتم: این بود آن نذر پانصد صلوات؟ خلوص نیت این است؟ بین این بعثه و بین بعثه‌ای كه پانزده متر بعدش فاصله است چه فرقی می‌كند؟ این یك آقا آن هم یك آقا، چرا نرفت در این مجلس صلوات برای آن آقا بفرستد؟ مگر آن آقا هم صاحب رساله نیست؟ مگر آن آقا هم حكم نمی‌گوید؟ پنجاه متر آن‌طرف‌تر هم فلان آقا هست، صد متر ... الحمدالل ه كه پانصد تا بود، نمی‌دانم دویست متر آن طرف‌تر هم فلان آقا هست ...

 چون این دعوتش كرده بود، این به او دلار می‌دهد، اینجا برای این سلام و صلوات بفرستد این شد نذر پانصد تا صلوات، خلوص نیت این است معنایش؟ قشنگ، اگر راست می‌گویی‌

 بلند شو در مجلس این آقا برو منبر، بعد برای سلامتی و استمرار حیات فلان كسی كه آن طرف است دعا كن، بالأخره اگر این شیخ است، آن سید است حداقل باصطلاح یك وجهی دارد، همه‌اش كه یكی است، علی كل حال بالاخره سیدی و انتساب به رسول خدا مزیت باشد، چرا این كار را نمی‌كنی؟ می‌دانی چرا این كار را نمی‌كنی؟ چون بجای اینكه پاكت اینقدری باشد می‌شود اینقدری! بخاطر این چون دیگر فردا دعوتت نمی‌كنند، چون می‌گویند آقا حقّ مجلس را ادا نفرمودند، حقّ مجلس این است كه بلند شوی بروی روز شهادت امام باقر علیه‌السّلام، بالاترین اهانت به امام باقر را جناب‌عالی بالای منبر انجام‌می‌دهی و آنچه را كه مورد نظر امام باقر نیست، در آن مجلس مطرح می‌كنی، چیه قضیه؟

 اتّفاقاً دیشب یكی از دوستان در یك مجلسی از من سؤال می‌كرد كه من وارد آن مجلس شدم، وارد آن مجلس ذكر مصیبت شدم، آن ذاكر مطلب را قطع كرد و گفت برای سلامتی یا هر چه، یك صلوات بفرستید، خب خیلی ناراحت شدیم، بعد از آن مجلس من به ایشان تذكر دادم و گفتم كه، آقا جان مجلس سیدالشّهداء علیه‌السلام بالاترینِ مجالسی است كه در این دنیا منعقدمی‌شود، شما از سیدالشّهداء علیه‌السلام بالاتر چه شخصی را سراغ دادید؟ بالاتر از امام حسین علیه‌السلام كیست؟ بگویید كیست؟ كسی نیست. اگر شخصی باشد مثل خود امام حسین علیه‌السلام در مرتبه امامت، امام زمان علیه‌السلام است دیگر، ما دیگر كسی دیگر را نداریم، مجلس سیدالشّهداء، مجلسی است كه متعلّق به امام حسین است، و بالاترین مجالس است. خب یك وقت مجلس، مجلس عروسی است، مجلس محترمی است، مجلس جشن است، مجلس عادی است درست، امّا وقتی یك مجلس مجلس سیدالشّهدا است آمدن من در این مجلس برای كسب فیض و كسب نور است، نه اینكه برای ایجاد نورانیت. بنده غلط می‌كنم من و امثال من بیاییم به مجلس سیدالشّهدا نورانیت بدهیم، ما كی هستیم كه بیاییم نورانیت بدهیم؟ ما چه كاره هستیم؟ بالاترین اهانت به امام حسین این است كه بگویند یك نفر آمد در مجلس امام حسین نورانیت داد، كی می‌آید به مجلس سیدالشّهدا نورانیت بدهد؟ مجلس سیدالشّهدا برای كسب نور است یا برای ایجادنور؟ كدام یكی از این دوتا است؟ آقا فلان شخص آمدند در آن مجلس نورانیت مجلس را به اصطلاح بالا بردند، نخیر آقا یك همچنین حرف‌هایی نیست، هیچ هم نورانیت بالا نرفته، ابداً، خیلی عرضه داشته باشد، بیاید اینجا كسب نور كند. نیتش را خالص كند نور بدست بیاورد، فیض بدست بیاورد، از آنچه كه افاضه‌می‌شود در این مجلس او هم بدست بیاورد.

 لذا در مجالس ائمّه علیهم‌السّلام وقتی تشكیل می‌شوند آن خطیب حقّ ندارد صحبت خود را قطع كند و آن شخصی را كه وارد شده است را ارائه بدهد، چطور اینكه مرسوم است. اگر مجلس مجلس عادی است بسیار خب مجلس، مجلس جشنی است، آقا فلان‌

 شخص وارد شدند نورانیت اضافه كرد، عیب ندارد بگویید، بگویید اصلًا نور افكن آوردند باشد، خورشید آوردند وهر چه دلتان می‌خواهد بگویید، آن دیگر بسته به كرَم خودتان است. چراغانی كردند خودتان می‌دانید، امّا مجلسی كه مالِ ائمّه علیهم‌السلام هست، اسم امام جواد علیه‌السلام روی آن مجلس است، اسم امام باقر علیه‌السلام روی آن مجلس است، چه جشن چه شهادت ...، این را رفقا بدانند، اهانت به امام علیه‌السّلام است كه شخص خطیب دارد صحبت‌می‌كند، می‌بیند یك شخصی وارد می‌شود: آقا برای سلامتی این صلوات بفرستید، زهر مار! صلوات یعنی چه؟ این حرف‌ها چیست؟ بلند بشود بیاید مثل بقیه افراد بنشیند، برود بنشیند، گوش‌بدهد، خودش كسب فیض كند، قطع كردن صحبت به خود صاحب مجلس كه امام زمان علیه‌السّلام است اهانت است.

 در عصر عاشورا ما رفتیم یك مجلسی (اینكه می‌گویم‌ إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ‌ اینجا است) برای اینكه از یك فردی هم تجلیلی كرده باشیم، هم احترامی، هم رعایت ادبی، حقّی بر گردن ما داشت. ما وارد یكی از این مجالس در طهران شدیم. خیلی از بزرگان، از افراد معنون، ائمّه جماعات، ریش سفیدها آمده بودند. اتّفاقاً آن خطیب و منبری هم خوب داشت روضه می‌خواند، یك روضه قشنگی می‌خواند، یك روضه با حالی می‌خواند، خیلی هم من خوشم آمد، وسط روضه یك نفر بلند شد (در مجلسِ فلان آقا) یك دستگاه از این دوربینهای یك متر و نیمی گذاشت روی دوشش و یكی یكی از این آقایانی كه آمدند دم در، فیلم می‌گرفت. عجب، عجب، آن‌وقت آقا بلند می‌شود می‌آید می‌گوید مجلس ما در آن خلوص است! دارد این خطیب بالای منبر روضه وداع می‌خواند، تو بلند می‌شوی می‌آیی از آقایان عكس می‌گیری؟ آقا بهم زد آن مجلس را، آن توجّه را.

 آن‌وقت مردم چكار می‌كنند؟ مردم هم چشمشان به این است دیگر، این دارد كجا می‌رود ... آن شخص هم كه دارد گریه می‌كند، سرش را بلند می‌كند، بله ... این هم می‌شود مجلس امام حسین. إِنَّهُ يَراكُمْ‌ قشنگ! این همان دانه‌های گندم است كه یاد داد، اینجا دارد پس می‌گیرد، آنجا یادت دادم اینجا برو دوربین را بردار بیاور، یك دانه از این دانه گندم‌ها، یك دوربین سه متری است، یك دانه از این گندم‌ها، بلندگو در خیابانهاست، كه اینجا روضه هست، همه ببینند بفهمند، یك دانه از این دانه گندم‌ها، پخش كردن در وسایل ارتباطات جمعی، آن دانه گندم‌هایی كه آنجا یادت دادم از تو می‌خواهم اینجا تحویل بگیرم فكر كردی بیخود زحمت كشیدم؟ ما هم می‌گوییم چشم می‌آییم یكی یكی تحویل می‌دهیم به اضافه چیزهایی كه تو بلد نبودی، به ما یاد ندادی، همه را یكی یكی پس می‌دهیم، روضه امام حسین علیه‌السلام دیگر می‌شود

 مجلس شیطان. روضه امام باقر علیه‌السّلام در بهترین جای دنیا در مكه معظّمه، می‌شود مجلس شیطان، روضه امام‌جواد علیه‌السّلام می‌شود، مجلس شیطان، دیگر بسته به كرم ما دارد كه چقدر برای شیطان مایه بگذاریم، كم، زیاد، إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ.

 در اواخر حیات مرحوم آقا رضوان الل ه علیه، تقریباً چند سال آخر، رفقا آمدند به من گفتند، برو به آقا بگو كه آقا این مجلس كفاف نمی‌دهد، افراد می‌آیند از این طرف، از آن طرف، از طهران می‌آیند، مشهد زیارت علی بن‌موسی‌الرّضا نمی‌توانند داخل بنشینند، می‌روند در كوچه. می‌رفتند در كوچه می‌نشستند، جا نبود، كلّ مكانی كه مرحوم آقا اختصاص داده بودند برای مجلس یك حسینیه بود و یك هال، همین، یك حسینیه و یك هال، و بعد هم یك‌ایوانی بود و دیگر همین. چیز دیگری نبود، در ایوان می‌نشستند، اگر جا نبود می‌رفتند در كوچه می‌نشستند، كوچه هم كه اصلًا صدا نمی‌آمد، نه بلندگو بود و نه هیچی هیچی هیچی حالا اگر یك صدایی می‌آمد و در باز بود، تابستان بود خب، شاید چیزی هم مثلًا، گمان نمی‌كنم صدا می‌آمد، چون یك مرتبه من خودم نتوانستم بروم بالا شلوغ بود، چیزی نشنیدم من در همان كوچه گرفتم نشستم، من كه نشنیدم.

 گفتند برو بگو كه یك طبقه دیگر بالا بسازند كه بالاخره جمعیت ...، آمدم به آقا گفتم، ایشان فرمودند همین است حسینیه و هال، هر كه می‌خواهد زود بیاید، هر كه می‌خواهد برسد زود بیاید، بعد از فوت ایشان، بعضی از این دوستان به ما گفتند آقا بیایید یك طبقه هم این بالا بسازید، بالاخره گفتم كاری كه ایشان در زمان حیاتشان نكردند ما بعد از وفاتشان بكنیم؟ می‌خواهید بخواهید، نمی‌خواهید همین است همین است این می‌شود إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ ... النحل، ١٠٠ در آیه شریفه می‌فرماید: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى‌ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ‌ النحل، ٩٩ كلام امام‌صادق علیه‌السّلام، سلطنت شیطان بر آن كسانی كه ایمان آوردند و بر خدا توكل كردند نیست، حضرت می‌فرمایند یتَوَكلُونَ دیگر، توكل، یعنی به خدا بسپار، دیگر مطالبی كه خود حضرت فرمودند.

 هر كه می‌خواهد به روضه برسد زود بیاید، ما طبقه اضافه نمی‌كنیم. بنده خودم دیدم، در حرم امام رضا علیه‌السّلام یك نفر، این‌قدر كارت گذاشته بود در جیبش، هر كس می‌آمد: آقا فلان‌جا روضه داریم بفرمائید كارت! در حرم، بالای سر امام رضا علیه‌السلام به افرادی كه می‌آمدند كارت می‌داد، در خیابان فلان ... خب می‌شود حرم‌امام رضا علیه‌السلام چه؟ امام رضا این طرف است، امّا حرمش برای این می‌شود شیطان. در حرم امام رضا هم، می‌رود، بغلِ‌بغلِ امام رضا هم می‌ایستد برای افراد، به امام رضا كاری ندارد اصلًا، اصلًا در آنجا راهی ندارد، امّا همه كه یك‌جور نیستند

 می‌آید اینجا، آنجا هم می‌رود برو در حرم بایست دعا كن، نمازبخوان، آن وقت ببین كی می‌آید یكی یك كارت را در بیاورد بده به او، آقا ما روز فلان روضه داریم.

 اینجاست كه ما باید به این مسأله برسیم، و به این نكته باید برسیم، كه چطور راه‌ها را ما ببندیم؟ ساعت دوازده است دیگر، مثل اینكه خیلی صحبت كردیم امروز خسته نشدید رفقا؟ نه! ما توّقع داریم بگویید بله. یك ساعت و نیم هست كه تقریباً داریم صحبت می‌كنیم، خب الحمدلل ه همتّ‌ها بالا است اشتیاق‌ها زیاد است، محبّتها ...، ما نگاه به نقصان خودمان می‌كنیم. راه‌ها را چطور ببندیم؟ ببینیم در آنجا چه گندم‌هایی را به ما ارائه داد و اینجا می‌خواهد از ما پس بگیرد آن درسی را كه در بهشت به تو دادم، این دنیا می‌خواهم پس بدهی خوب هم پس بدهی، شاگرد خوبی برایم باشی. شاگرد زرنگ كیست؟ هر چه استاد می‌گوید:

آن كه استاد ازل گفت بگو می‌گویم‌ \*\*\* در پس آئینه طوطی صفتم داشته‌اند

 البّته خواجه مربوط به خودش می‌گوید ولی ما حالا مربوط به شیطان می‌گوییم، هر چه استاد ازل ما (شیطان) گفت الآن داریم به او پس می‌دهیم، بفرمائید این نتیجه و كارنامه برای‌ما.

 انشاءالل ه خداوند توفیق بدهد به ما كه ما برای شیطان شاگرد خوبی نباشیم و مطالب او را اصلًا فراموش كنیم، نه اینكه به ذهن بیاوریم، اصلًا ندانیم كه چه گفته به ما، تا اینكه حالا بخواهد در ذهن ما بخواهد بیاید. خب مطلب به اینجا رسید و مسأله خیلی زیاد بود و گمان می‌كنم كه هنوز نسبت به رسیدن به مطلب باز ما راهی در پیش داریم، انشاءالل ه تتمّه مطالب برای جلسه بعد، خداوند توفیق عنایت كند. از خداوند می‌خواهیم كه در زیر سایه مقام ولایت، امام زمان علیه‌السّلام ما را از مطیعین و متابعین و شیعیان واقعی او قرار بدهد و آنچه را كه مورد نظر اوست در ما محقّق كند، و از هر چه كه مورد انزجار و برائت اوست خدا ما را بركنارنگه‌دارد، در ظهور آن حضرت تعجیل بفرماید، ما را از منتظرین واقعی آن‌حضرت قرار بدهد، در دنیا از زیارتش و در آخرت از شفاعتش بی‌نصیب‌نفرماید.

 «اللَهمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

 [[2]](#footnote-2)

1. غررالحكم، جلد دوم، صفحه‏ي ٥٧٩ الى ٦٠٣ [↑](#footnote-ref-1)
2. حسينى طهرانى، سيد محمد محسن، متن جلسات شرح حديث عنوان بصرى، ١جلد، مكتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ١. [↑](#footnote-ref-2)